

در باب نسبت دین و آزادی سخن بسیار گفته اند و باز هم خواهند گفت ولی غالب این گفتارها به قصد دفاع از دین یا مخالفت با آن اظهار می شود. در این بحث ها معمولاً مفهوم آزادی سیاسی که ملوک و میزبان حکم در باب دین قرار می گیرد، چندان روشن نیست. حقیقت اینست که دین های بزرگ در اصل و آغاز دربار آزادی چیزی نگفته اند اما هر دین بزرگ در افق آزادی طلوع کرده و گسترش و رواج یافته است. با آغاز جهان جدید نگاه به دین دگرگون می شود. در جهان پیش از مدرن همه چیز را با دین می سنجیدند اما دوران مدرن ملوک های خاص دارد که همه چیز و از جمله دیانت هم با آنها سنجیده می شود. رفورم اروپا زمینه این تغییر و دگرگونی ملوک ها را فراهم کرد. بی جهت نیست که کشورهای پروتستان در قبول دموکراسی پیشرو بودند. پیداست که اختلاف کاتولیک ها با پروتستان ها بر سر آزادی نبوده است. کلیسای کاتولیک نیز در دهه های اخیر بخصوص در اروپای شرقی به پدید آمدن و برقراری دموکراسی کمک کرده است اما از این نکات نمی توان نتیجه گرفت که مسیحیت، آزادی سیاسی را تأیید یا انکار کرده است. البته ماکس وبر حق داشت که رفورم را مقدمه پدید آمدن نظم سیاسی و اقتصادی جدید و متحد می دانست. کلیسا هم اگر بگوید مثلاً در مقابله با کمونیسم و استالینیسم بطور غیر مستقیم به دموکراسی خدمت کرده است، ادعایش را می توان قبول کرد ولی از این قضایا نمی توان نتیجه گرفت که غایت مسیحیت تأسیس جامعه دموکرات بوده است. آزادی های سیاسی رسمی که ما از آنها سخن می گوئیم و معمولاً به آنها اظهار علاقه می کنیم، تا قرن هیجدهم در هیچ جا وجود رسمی نداشته است و به این جهت نمی توان توقع داشت که در آئین های دینی قدیم حکمی در رد یا قبول آن آمده باشد الا اینکه مؤمنان حقیقی و واصالان به حقایق دینی در هر وقت و هر جا باشند، خود را آزاد می یابند و در شرح این آزمایش دینی است که بسیاری از صاحب نظران مسلمان، اسلام را دین آزادی خوانده اند. شاید بسیاری از غیرمسلمانان و حتی بعضی از مسلمانان چنین تجربه ای را منکر شوند و بگویند آزادی ربطی به دین ندارد و هیچ دینی و از جمله دین اسلام، آزادی در دین را نمی پذیرد. معتقدان به موافقت اسلام با اصل آزادی در پاسخ می گویند این احکام مخالف آزادی از جمله احکام حکومتی است و ربطی به ذات اسلام ندارد. این اختلاف هرچه باشد می رساند که پیروان اسلام تفسیرهای متفاوت از دین خود دارند و بسته به اینکه کدام درک و تفسیر سخن غالب یا (دیسکورس) شود، صورتی از دین تحقق می یابد. نکته مهم اینست که حتی معتقدان به قرار گرفتن آزادی در ذیل احکام و مصوبات دین در بحث نسبت میان دین و آزادی، دانسته و ندانسته آزادی را امری بیرون از دین تلقی می کنند و این یک تلقی درست است زیرا گرچه هر دینی با آزادی پدید آمده است، در اصول و احکام دینی ذکری از آزادی نشده است. در حقیقت آزادی های سیاسی و حقوقی در تاریخ جدید بوجود آمده است و حال آنکه دین سابقه ای به اندازه عمر آدمی دارد. در اینکه آزادی های سیاسی به تاریخ تجدد تعلق دارد، کمتر اختلاف می کنند. هرگز در دوران های قبل از تجدد در آثار فیلسوفان و نویسندگان از آزادی بحث نشده است. یونانیان دموکراسی داشتند اما با لیبرالیسم بیگانه بودند. در زبان و فرهنگ ما آزادی در برابر بردگی قرار داشته و در معارف دینی و فلسفی آزادی به معنی رهایی از وابستگی به غیر خدا بوده است چنانکه وقتی بناچار در مصر از آزادی سخن گفت، حاضران پنداشتند که ژنرال آنها را برده می داند مع هذا چنانکه گفته شد بعضی از متفکران و شاعران چه بسا که آزادی را به جان دریافته بودند و گهگاه حکایتی از آن باز می گفتند. مولوی نبوت را راهبر به آزادی می دانست و می گفت:

چون به آزادی نبوت هادی است

مؤمنان را ز انبیا آزادی است

ای گروه مؤمنان شادی کنید

همچو سرو و سوسن آزادی کنید

توجه کنیم که در زبان شعر فارسی، سرو و سوسن مظهر آزادی و آزادگی اند. سرو از آن جهت آزاد است که قد بر می افزاید و سر فرو نمی آورد و البته ثمر و میوه هم نمی دهد.

اما سوسن آزاد مظهر سخن دانی و زبان آوری است:

ز مرغ صبح ندانم که سوسن آزاد چه گوش کرد که با ده زبان خموش آمد

سوسن آزاد است و آزادیش در زبان آوری است. نمی گویم مولوی و حافظ در شعر خود به آزادی نظر و بیان نظر داشته اند و در بیان ایشان آزادی سیاسی و حقوقی نتیجه نمی شود بلکه اگر آزادی را به «آزادی از» و «آزادی در» و «آزادی برای» تقسیم کنیم، نظر ایشان بیشتر به «آزادی از» راجع می شود اما می دانیم که آزادی در واقع، تقسیم نمی شود بلکه در هر زمانی صورتی از آن غالب است و با آن صورت، جلوه می کند و ادراک می شود و البته کمال آزادی اجتماعی و سیاسی هنگامی متحقق می شود که هر سه وجه آن در تعادل نسبت به یکدیگر حاضر باشند. بنظر می رسد که آزادی-های سیاسی و حقوقی زمان ما، بیشتر آزادی در قبول و اظهار عقیده و اختیار شغل و مسکن و . . . باشد. بنظر کانت آدمی در زمانی به این آزادی ها می رسد که به بلوغ عقلی رسیده باشد. اگر رأی کانت و بعضی دیگر از فیلسوفان را چنان تفسیر کنیم که گویی آزادی با صورتی از عقل ملازم است دارد، در این صورت می توان آزادی را شرط لازم زندگی خردمندان و تأسیس جهان صلح و سلم تلقی کرد. و البته آزادی قرن هیجدهم برای علم و صلح و آرامش و سلامت و رفاه بود اما اکنون آیا می دانیم آزادی برای چیست؟ شاید آزادی زمان ما آزادی برای قدرت باشد. قدرت نیز، قدرت موهوم یا قدرتی است که نمی داند چگونه باید تحقق یابد و به این جهت شاید آزاد نباشد. نکته ای که دانستن آن برای درک اقسام یا صور آزادی ضرورت دارد اینست که هر درکی از آزادی داشته باشیم و هر صورتی از آن را در نظر آوریم، راه آزادی با «آزادی از» آغاز می شود. پیامبران، آزادی از تعصب و قشریت و جمود را بشارت داده و آموخته اند اما دینی که شریعت دارد قهرآ برای رفتار و عمل قاعده و قانون می آورد و حدود آزادی با پیروی از قواعد و قوانین معین می شود یعنی آزادی مردمان در حدود قوانین و قواعد قرار می گیرد. چیزی که در دین نباید فراموش شود و اگر فراموش شود آزادی دینی به خطر می افتد اینست که پیروی از قواعد غایتی دارد و صرف پیروی کردن، غایت نیست. پیامبران برای آزادی پیشرو و هدایت او به سوی کمال مبعوث شده اند. پیامبر عظیم المشان ما فرموده است: «انّی بعثت لائتمم مکارم الماخلاق». وقتی این معانی از یاد برود و قشریت غالب شود، از آزادی چیزی نمی ماند. این حکم در همه موارد صادق است چنانکه در جهان متجدد وقتی طرح آزادی درافکنده شد و آن را مقتضای طبیعت انسان دانستند، آزادی از قرون وسطی و آزادی در فکر و قول و فعل و عقیده و عمل و همچنین آزادی برای رسیدن به جامعه امن و عدل و سلامت منظور بود اما اکنون از این سه شأن مذکور بیشتر صورت رسمی و تشریفاتی آزادی باقی مانده است.

بهرحال در جهان کنونی که آزادی به معنی متداول امری بیرون از دین و زائد بر آنست، چگونه می توان از نسبت ذاتی دین و آزادی سخن گفت. معمولاً وقتی از این نسبت بحث می شود، مقصود اینست که آیا دین با اصول لیبرالیسم و با مرحله اخیر آن که بیشتر با حق ردّ و نفی تعریف می شود، موافقت دارد یا ندارد؟ مسلمانانی هستند که می کوشند این موافقت و مطابقت را اثبات کنند. آنها می گویند اسلام با هیچ خیر و خوبی مخالفت نکرده است و بالطبع با آزادی هم که عین خیر است مخالفت ندارد و گاهی نیز

به رأی متکلمان جهان اسلام درباره آزادی و اختیار انسان استناد می-کنند. معتزله معتقد بودند که اسلام ما را مکلف کرده است و تکلیف مقتضی آزادی است. بعبارت دیگر چون ما مکلف شده ایم، باید آزاد باشیم. گروه دیگری که پارادایم فکری آنان بیشتر در فلسفه جدید غرب -المبته با اختلاف های اساسی و مهم- بسط و تفصیل یافته است، حکم و تکلیف و حتی فعل را از آن خدا می دانستند. در دوران جدید کانت که فیلسوف آزادی است، گفت که بانگ باطن به ما امر می کند که کدام راه و کار را برگزینیم. به نظر او ما از آن جهت آزادی که مکلف فیم نه اینکه بگوییم چون مکلف فیم باید آزاد باشیم. شاید فلسفه اروپایی مستقیماً در طرز تفکر مسلمانان اثر نکرده باشد اما از دوپست سال پیش که جهانی شدن تاریخ غربی آغاز شده است، مسائل تازه ای نه فقط در برابر مسلمانان بلکه در برابر همه مردم جهان قرار گرفته است. این مسائل را کمتر کوشیده اند که با فکر و نظر حل کنند و بهمین جهت روز بروز بر دشواری ها افزوده شده است. اکنون مسئله اینست که با جهانی شدن چه بر سر ادیان و فرهنگ های مناطق مختلف جهان می آید و تکلیف دین و معرفت و حکمت چه می شود و دینداران در این وضع چه باید بکنند؟ دو پاسخ شایع اما آسان و یک پاسخ دیرپاب و دشوار و کم طرفدار اظهار شده است. پاسخ های آسان یکی قبول بی چون و چرای پیشامد جهانی شدن و دیگری ردّ قطعی است. با این دو پاسخ هیچ تغییری در جریان امور پدید نمی آید و مشکلی حل نمی شود. پاسخ دشوار اینست که باید با آنچه پیش آمده است مواجه شد و آن را شناخت و با توجه به امکان های جهان کنونی راه حل مشکل را پیدا کرد. شاید اگر از دینداران صاحب این تلقی پرسش شود که نسبت به آزادی چه نظری دارند، آن را به عنوان یکی از شرایط رهایی آدمی از ستم و رسیدن به کمالاتی که در قوه و امکان اوست، قدر بدانند و آن را برای جامعه خود و حتی برای رسوخ در دین لازم بدانند.